

متن پیاده سازی شده نشست ششم (34 - 62 - 86) سال چهارم درس خارج فقه سیاسی 2 آذر 1401

صفحات 135 و 136 : کلیک کنید

فایل پیاده سازی : کلیک کنید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

پاسخ به سوالات

پرسش: در حکومت اسلامی معیار و مرجع داور برای تشخیص حق یا باطل بودن اعتراض مردم به حاکم چه نهادی است؟ سازکار آن چگونه تعریف می شود؟

پاسخ استاد: پرسش خوبی است اما نباید از بحث فقهی خارج شد. سوال این است آیا نهادی وجود دارد تا مشخص نماید کدام اعتراض به حق یا کدام نابه حق است؟

بجا یا نابجا بودن اعتراض هم باید در سیستم قانونی حل گردد. به طور مثال اگر مردم به اختلاس یا ریخته شدن خونی اعتراض دارند باید دادگاه های سالمی وجود داشته باشند تا به سرعت به این مسئله رسیدگی کنند و گزارش آن را به مردم اعلان نمایند. این موضوع بحث فقهی نیست اما می توان یک نکته کارگشا بیان کرد: اصل اولی در جهان، دادن حق اعتراض به مردم است و معترضین نباید برای اعتراض کردن، به حق بودن را ثابت کنند. پس اصل اولی در جامعه ای آزاد اعتراض مردم در چارچوب قانون است. اما آتش زدن بانک و حمل اسلحه و سدمعبر و... از اعتراض خارج می شود.

پرسش: آیا اعتراض به زیرمجموعه ها و منصوبین حاکم، در حکم اعتراض به حاکم است؟

پاسخ: فقها می گویند اگر عمال حکومت فاسد بودند باید به والی اعظم شکایت کرد. اما اگر خود حاکم و نه مردم، فردی را نصب کرد، وقتی مردم اعتراض می کنند حاکم از آن کارگزار دفاع می کند، در اینجا اعتراض به منصوب حاکم اعتراض به خود اوست. اگر فرض نمائید حاکم کسی را نصب کند مثلاً نماینده ای ولی فقیه یا ریاست صدا و سیما را نصب کرد، اعتراض به آن ها اعتراض به حاکم نیست. حال اعتراض به حاکم هم ممکن است باشد مثل زمانی که از منصوبین دفاع می کند، می توان به حاکم با رعایت شرایط اعتراض کند. چون هر کسی اختیار دارد باید پاسخگویی کارهای خود هم باشد. پس موارد باهم متفاوت است.

پرسش: آیا توسل به سازمان های بین المللی برای ابراز اعتراض جایز است؟

پاسخ استاد: قطعاً تابع شرایط زمان و مکان است. گاهی همه راه ها بسته است و مخالف مصالح مملکت و ملت نیست می توان از آن وسیله هم استفاده کرد. اما در فضای کنونی موجب سوء استفاده است و به نتیجه هم نمی رسد. بنابراین موارد متفاوت است.

سوال: آیا شکل کنونی جمهوری اسلامی تنها شکل شرعی است؟

پاسخ استاد: روشن است سائل در سال های گذشته درس را از ابتداء دنبال نکرده است. در گذشته مسئله دوم همین اشکال حکومت اسلامی بود. «هل للحکومه الاسلامیه شکل خاص؟» یا ممکن است دارای اشکال مختلفی باشد؟ در خود جمهوری اسلامی هم با دو شکل مواجه بوده ایم، یک شکل آن پذیرش شورای رهبری در قانون اساسی سال 1358 بود. شکل دیگر هم حذف شورای رهبری در قانون اساسی سال 1368 بود.

بنابراین نمی توان یک شکل خاص را شرعی دانست و گفت سایر اشکال غیر اسلامی است. شکل حکومت ممکن است دارای اشکال مختلفی باشد به طور مثال ممکن است رهبری، شورایی یا فردی یا ناظر عالی باشد. فقها در مقاطعی از حکومت صفوی و قاجار ناظر عالی بودند و سلاطین مشروعیت خود را از طریق اجازه فقهایی نظیر محقق کرکی، میرزای قمی و کاشف الغطا اخذ می کردند. پس از اینکه گفته شد حکومت اسلامی شکل خاصی ندارد وارد این بحث شدیم که چه چیز مقوم و فصل ممیز حکومت اسلامی است و چه مقوم و فصل ممیز نیست بلکه عرض مقارن است. توجیه روایات اهل سنت

در جلسه گذشته روایاتی از پیامبر نقل شد این روایات چون از اهل تسنن بود و نمی توانست مورد قبول ما باشد لذا به توجیه آن پرداختیم. روایات دلالت داشت اگر سلطان جائز مال و جان کسی را بگیرد همچنان باید تحمل نمود و نباید بر او خروج کرد. سوال شد آیا ممکن است این روایات، قضیه خارجی و موردی باشد؟ یعنی ناظر به زمان های بعد از خود پیامبر(ص) باشد که اگر کسی قیام کند ناکام می ماند. همانطور که قیام های زید بن علی بن الحسن، یحیی بن زید، حسین بن علی معروف به شهید فخر و کسانی که توسط منصور دوانیقی از بین رفتند، ناکام ماند. ما نسبت به روایات اهل سنت نگاه خوشبینانه نداریم و بسیار احتمال می دهیم ساخته و پرداخته حکومت بنی امیه و بنی العباس باشد زیر زمینه و رسانه در اختیار داشتند و هنرمندانه اهداف شوم خود را به پیش می بردند. کتابت حدیث ممنوع گردید سپس قرآن بسندگی مطرح شد و بعد دست یهود و نصاری و امثال کعب الاحبار، تمیم الداری و ابوهریره را باز گذاشتند. بنابراین احادیث برای امامیه قابل قبول نیست و اگر قابل قبول بود یکی از توجیهاات این بود که این احادیث حکم ابدی اسلامی نیست و بستگی به زمان و مکان دارد. همانطور که امام حسین علیه السلام وارد صحنه سیاسی و مبارزه شدند اما امام صادق علیه السلام وارد نشدند.

امام صادق علیه السلام از طریق مختلفی برای ورود به صحنه مبارزه مورد فشار بودند. از خراسان ابومسلم، از کوفه پیروان زید و یحیی بن زید، از مدینه بن الحسن و برخی اصحاب امام نظیر معلی بن خنیس، امام را برای ورود به صحنه مبارزه تحت فشار قرار دادند و تهمت های زیادی را به ایشان وارد می نمودند. لذا امام پاسخ می دادند که فرد قبا زرد(منصوب دوانیقی) اینان را می کشد اما خودشان نمی دانند.

بنا بر نکات فوق می توان گفت مقاطعی ممکن است نتیجه خروج علیه سلطان اینگونه باشد و اگر کسی بگوید ما وظیفه خروج داریم چه نتیجه بدهد چه ندهد، منطقی و عقلایی نیست. به هر حال راه توجیه آن روایات بسته نیست لکن با توجه به سوء ظنی که نسبت به احادیث وجود دارد نیاز به توجیه نیست. معاویه جهت بیعت با یزید به عبدالله بن عمر که گفت هر که خروج کند «مات میته جاهلیه» کمک های مالی فراوانی نمود.

معرفی کتاب

کتابی را آقای سیدجواد ورعی تحت عنوان «بررسی فقهی فرمانبرداری و نافرمانی مدنی» نوشته اند که با موضوع بحث مرتبط است لذا می توان مورد مراجعه باشد

حق اعتراض مردم

در گذشته بیان شد که مردم حق اعتراض دارند نادرست است که حکومت ولو حکومت اسلامی را در یک هاله ای تقدس ببریم و بگوییم هر نوع اعتراض(نه اغتشاش) ممنوع است. لکن بحث از نحوه اعتراض است.

قبل از ورود به بحث باید به نکته ای اشاره نمود. مطابق منابع حدیثی، فقهی و سیره سلف سنیان اعتراض غیرمجاز است. برخی مولویها با رهبری و نظام بیعت کردند و خروج بر کسی که با آن بیعت کرده را حرام می دانند و بر طبق همین مباحث حدیثی، فقهی و سیره سلف افراد را اولی الامر می دانند اما در عین حال گاهی سخنان و رفتارهایی می کنند که آن ها را مصداق باغی قرار می دهد. به هر حال عجیب است که چطور می خواهند این تناقض را توضیح دهند.

نادر فقیهانی از معاصرین بحثی را طرح نموده اند بدین صورت که برخی اوقات تخلفات جزئی از حکومت اسلامی سر میزند اما این تخلف، حکومت را از موازین اسلام خارج نمی کند. چون حکومت گاهی خود را خلع لباس می کند و می گوید تا به امروز اسلامی بوده ایم پس از این اصراری به اسلامیت نظام نداریم اما گاهی بر موازین اسلام است اما مقداری انحرافات جزئی در شخص حاکم یا در حکومت وجود دارد در اینجا با موازین فقهی نمی توان گفت حق اعتراض وجود دارد زیرا موجب هرج و

مرج می شود.

به بیان فقهی تر حاکم و حکومت باید عادل باشد، عدالت با انحراف جزئی قابل جمع است. شیخ انصاری در رساله عدالت خود می گوید «تصدر المعصیه من العادل کثیرا». این تعبیر را باید در کنار برخی از تعبیری دید که عادل را به معصوم معنا می کنند و می گویند گناه کبیره و صغیره نباید صادر شود. مثل آقای خوبی که حتی اصرار بر صغیره هم نمی گویند. آیا «هفوات قصیره» به شرطی که اساس نظام و اسلامیت را زیر سوال نبرد، صدق ظالم می کند؟ ظالم به معنای ظلم نیست. چون با يك ظلم هم ظلم محقق می شود. «زید ظلم» با «زید ظالم» که استقرار و ثبوت دارد متفاوت است. پشتوانه آن، تفاوت در نکات ادبی است که بین فعل و اسم فاعل وجود دارد. به طور مثال در قرآن بیان نموده «الذین اشركوا» آیا کسی که «اشرك» صدق «مشرک» می کند تا ذیل «انما المشركون نجس» قرار بگیرد؟ گفته اند «الذین اشرك» اگر حدث باشد نه صفت، مشرک به آن صدق نمی کند که متعاقبا در ذیل «انما المشركون نجس» قرار نمی گیرد.

اگر حکومتی «هفوات قصیره» داشته باشد کار ناپسندی است و باید روز قیامت جواب بدهد اما مجوز اعتراض نیست. اما گاهی جرایم سنگین است یا خرده خرده جمع شده و فسادهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... را پدید آورده است. هرچند ممکن است نام اسلام بر او باشد اما کبان و مقومات اسلام در آن وجود ندارد. در اینجا بحث امر به معروف و نهی از منکر مطرح می شود و مراتب آن می تواند تا قیام علیه حکومت برسد.

پرسش: چرا مسئله اعتراض را به عدالت حاکم مربوط می دانید؟ حاکم می تواند عادل باشد یا نباشد اما اعتراض بخاطر امر به معروف و نهی از منکر است.

پاسخ: منافاتی وجود ندارد چون در ظرفی که حاکم عادل باشد یا نباشد می تواند این امر به معروف و نهی از منکر وجود داشته باشد. البته می توان سوال را اینطور طرح کرد که به چه مقدار به شرایط حاکم باید توجه نمود زیرا گاهی سخن از يك حکومت عادلانه است و گاهی از يك حاکم عادل.

البته فقهای شیعه این بحث را خیلی مطرح نکرده اند اما نادر فقهایی که بحث کرده اند آن را روی حاکم عادل برده اند. برخی می گویند «رب حاکم عادل» که در راس حکومت ظالمان است و «رب حاکم غیرعادل» که در راس حکومت عادلانه است. اگر حکومتی باشد که سیستم آن اجازه نمی دهد حاکم خطا کند اگر هم خطا کند فوری مواخذه شود هرچند این حاکم ممکن است عادل هم نباشد بخصوص عدالتی که فقها می گویند نظیر خواندن نماز، رفتن حج، رعایت حجاب، نتراشیدن ریش و.... چون اینها عدالت عرصه ای است. لذا آنچه در فقه مرسوم است تاکید بر روی شخص است.

فقها در فقه بیشتر، شرایط قاضی را بحث نموده اند به همین دلیل گفته اند قاضی باید بالغ، عادل، حلال زاده، مومن و... باشد. گاهی سخن از قاضی عادل است و گاهی سخن از قضاوت عادلانه است. اگر بحث از قضاوت عادلانه باشد ممکن است شرایط قاضی را متفاوت کند و دیگر حلال زادگی، مرد بودن و... را برای قاضی شرط ندانیم. البته اگر دلیل خاص و متقنی باشد این شرایط پذیرفته می شود.

اگر قضاوت عادلانه پذیرفته شود اغلب باید سراغ شرایطی رفت که توان قاضی را برای قضاوت عادلانه بالا ببرد. حلال زاده بودن توان قاضی را بالا نمی برد و ولد شبهه بودن توان قاضی را پایین نمی آورد. در این شرایط صبور بودن قاضی و خسته نشدن از سخن دیگران و سیزده صفت مذکور برای قاضی که در عهدنامه مالک اشتر آمده ملاک قرار می گیرد.

سیزده صفتی که برای قاضی در عهدنامه آمده است با آن چه فقهای شیعه می گویند عام و خاص من وجه است. یعنی امام روی شرایطی تاکید می کنند که در کلام فقها نیست و در کلام فقها شرایطی آمده است که در کلام امام نیست. لذا فقها قضاوت عادل را و امام، قضاوت عادلانه را طلب می کردند. البته برخی از شرایط در کلام امام علی علیه السلام نیست اما جزء مسلمات فقها است مثل شرط بلوغ در قاضی.

گاهی سخن از حکومت و قضاوت عادل است و گاهی سخن از حکومت یا قضاوت عادلانه است که در صورتی که امر دوم مدنظر باشد باید عهدنامه مالک اشتر مورد توجه قرار گیرد.

این سخنی که نقل شد که اگر انحراف جزئی باشد متفاوت از زمانی است که انحراف اساسی باشد از دراسات می باشد.

الحمد لله رب العالمین